



حجم زیاد محرک عصبی جامعه را «دلزده» و بی تفاوت می کند؛ بلای سیطره پول

وقتی ذهن انسان در معرض حجم زیادی از محرک ها قرار می گیرد، دچار خستگی و دلزدگی می شود و به مرور نسبت به اخبار و اطلاعات، به ویژه رویدادهای ناگوار، بی تفاوت شده و دیگر واکنشی نشان نمی دهد.

وقتی ذهن انسان در معرض حجم زیادی از محرک ها قرار می گیرد، دچار خستگی و دلزدگی می شود و به مرور نسبت به اخبار و اطلاعات، به ویژه رویدادهای ناگوار، بی تفاوت شده و دیگر واکنشی نشان نمی دهد.

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه - مصطفی شاکری گرکانی: «بی تفاوتی اجتماعی» عنوان یکی از آسیب ها و پدیده های نامطلوب در زندگی مدرن است که می تواند به عنوان عامل بروز و تشدید برخی بحران های اجتماعی در نظر گرفته شود. شاخصه اصلی بی تفاوتی، تاکید بیش از حد و افراط گونه بر ترجیحات و تمایلات شخصی و منافع فردی و گروهی در زندگی اجتماعی است. بدیهی است که گسترش این رویه در میان آحاد جامعه جریانی را به وجود می آورد که همچون مانعی در ایجاد و برقراری ارتباطات مثبت اجتماعی و نیز افزایش مشارکت شهروندان در امور اجتماعی عمل می کند و در نتیجه، به تضعیف یا حتی توقف فرایند توسعه ملی منجر می شود.

بر این اساس، بی تفاوتی اجتماعی را می توان ناظر به وضعیتی دانست که در آن افراد یا گروه ها نسبت به مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه خود بی اعتنا و غیر فعال می شوند. این پدیده می تواند ناشی از عوامل مختلفی از جمله ناامیدی، عدم اعتماد به نهادهای اجتماعی یا احساس عدم توانایی در تأثیرگذاری بر تغییرات باشد. قطعاً یکی از پیامدهای بی تفاوتی اجتماعی، کاهش مشارکت مدنی و سیاسی است.

بی تفاوتی اجتماعی همچنین می تواند به افزایش مشکلات اجتماعی منجر شود. وقتی افراد نسبت به مسائل اجتماعی مانند فقر، نابرابری، یا خشونت بی تفاوت باشند، این مشکلات ممکن است تشدید شوند و به بحران های بزرگ تری تبدیل گردند. برای مثال، بی تفاوتی نسبت به مشکلات محیط زیستی می تواند به تخریب اکوسیستم ها و افزایش تغییرات اقلیمی منجر شود.

برای مقابله با بی تفاوتی اجتماعی، نیاز به افزایش آگاهی، آموزش و تشویق افراد به مشارکت فعال در مسائل اجتماعی وجود دارد. شهروندان باید به این مسئله واقف باشند که تقویت حس مسئولیت اجتماعی و همبستگی میان افراد می تواند به ایجاد جامعه ای فعال تر و پویاتر منجر شود. بدیهی است ایجاد فضایی که در آن افراد احساس کنند صدای آنها مهم است و می توانند بر تغییرات اجتماعی تأثیر بگذارند، می تواند به کاهش این بی تفاوتی کمک کند.

برای بررسی دقیق تر این موضوع، در هفتمین گام با حسین احمدی منش؛ جامعه شناس و مدرس دانشگاه گفتگو کردیم که بخش نخست این گفتگو را در ادامه می خوانید:

*به نظر شما عوامل و زمینه های بروز بی تفاوتی اجتماعی چیست و کدام عوامل را باید در جامعه ایران جدی گرفت؟

اجازه دهید در ابتدا به نکته ای اشاره کنم و آن این که مفهوم «بی تفاوتی» مفهومی چندبعدی است و از زوایای مختلف می توان به آن نگریست و حتی از انواع و اشکال بی تفاوتی سخن گفت. بر همین اساس من در این گفتگو بی تفاوتی اجتماعی را از دیگر انواع بی تفاوتی به خصوص بی تفاوتی سیاسی متمایز می کنم و درباره بی تفاوتی اجتماعی سخن می گویم. این بدان جهت است که معتقدم بی تفاوتی سیاسی خود موضوعی مهم است که در بحثی مستقل و جامع باید مورد بررسی قرار گیرد. به خصوص که در سال های اخیر با روند کاهشی مشارکت در برخی امور مواجه بوده ایم که از مهم ترین عوامل آن می تواند بی تفاوتی سیاسی باشد.

با این اشاره، به پرسش شما می پردازم و برای پاسخ به آن از مباحث نظری جامعه شناسی و به طور مشخص از مباحث گنورگ زیمل بهره می گیرم. زیمل در مقاله مشهور «کلان شهر و حیات ذهنی» این مسأله را مورد بررسی قرار می دهد که زندگی ذهنی انسان در کلان شهر یا همان متروپل چه ویژگی هایی دارد و این وضعیت نسبت به شهرهای کوچک و روستاها چه تغییر و تطوری یافته است و با این مقایسه در واقع زندگی انسان در شرایط مدرن را با وضعیت پیشامدرن مقایسه می کند.

*زیمل به چه ویژگی هایی اشاره و تاکید می کند؟

او برای زندگی کلان شهری دو ویژگی را برجسته می سازد. نخست این که در کلان شهر محرک های عصبی تکثیر و تشدید می شوند. یعنی برخلاف روستا و شهرهای کوچک که انسان زندگی آرام و یکنواختی دارد، در محیط کلان شهر همواره در معرض انواع محرک های متنوع و متکثر بیرونی قرار دارد؛ محرک هایی زودگذر و در بسیاری موارد متناقض و ناهمگون. و ذهن انسان ناچار است نسبت به این محرک ها واکنش نشان دهد، اما واکنش به این محرک ها با خستگی و فرسایش ذهن و به اصطلاح با اعصاب خردی همراه است. به همین دلیل پس از مدتی مکانیزم دفاعی ذهن فعال می شود و سیستم عصبی، دیگر به محرک های عصبی واکنشی نشان نمی دهد و از کنار آن ها می گذرد.

ویژگی دیگری که زیمل برای کلان شهر برمی شمرد، سیطره اقتصاد پولی بر روابط انسان هاست. کلان شهر جایگاه اصلی مبادله اقتصادی است و پول به عنوان اصلی ترین ابزار مبادله اقتصادی در کلان شهر اهمیت و اعتبار زیادی می یابد و روابط اجتماعی انسان ها تحت الشعاع آن قرار می گیرد. در چنین وضعیتی روابط انسان ها در کلان شهر بر اساس مناسبات اقتصادی و محاسبه سود و زیان تنظیم می شود و ارزش های کیفی به ارزش کمی و قابل محاسبه تقلیل می یابد و انسان کلان شهری همه چیز را از منظر «چقدر» می نگرند؟ و این سیطره اقتصاد پولی از زندگی انسان کلان شهری معناداری می کند.

این دو ویژگی یعنی تکثیر و تشدید محرک های عصبی و سیطره اقتصاد پولی، انسان کلان شهری را به وضعیتی می رساند که زیمل آن «دلزدگی» می نامد. در وضعیت دلزده، انسان کلان شهری که در معرض انبوهی از محرک های عصبی است، به تدریج به سمت «بی اعتنایی» سوق داده می شود و اساساً نسبت به این محرک ها واکنشی نشان نمی دهد. به علاوه در مواجهه با دیگر انسان هایی که در کلان شهر و کنار هم زندگی می کنند، نوعی «احتیاط» را در پیش می گیرد؛ نوعی غریبی و بیگانگی. در نتیجه چنین وضعیتی است که برخلاف روستا و شهرهای کوچک که مناسبات اجتماعی بر روابط عاطفی عمیق استوار است، در کلان شهر روابط انسان ها بر عقل حساب گر سوداندیش بنا می شود، رابطه ای سست و سیال و ناپایدار. به بیان زیمل انسان کلان شهری نه با قلب، که با مغزش واکنش نشان می دهد.

*اگر با این مقدمات بخواهیم به جامعه ایران بپردازیم، آیا این ویژگی ها در مورد ایران صادق است یا نه؟

حال از این منظر و چشم انداز می خواهیم به جامعه ایران نگاه کنیم. نخستین نکته ای که باید به آن اشاره کنم روند تاریخی شهرنشینی در دوره معاصر ایران است؛ از سیاست کوچ اجباری و تخته قاپو در عصر پهلوی اول گرفته تا ماجرای اصلاحات ارضی در پهلوی دوم انبوهی از جمعیت روستایی که به شهر مهاجرت کرد و سپس جابه جایی های جمعیتی در دوره پس از انقلاب. سیاست های و برنامه های توسعه در یک قرن اخیر ایران با افزایش چشم گیر شهری شدن و مهاجرت از روستاها و شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ و کلان شهرها همراه بوده است. به گونه ای به طور تقریبی می توان گفت در آغاز قرن حدود ۷۵ درصد جمعیت ایران را روستاییان و عشایر تشکیل می داده اند اما در زمان حاضر این نسبت معکوس شده است؛ یعنی حدود ۷۵ درصد جمعیت ایران شهرنشین اند.

این جابه جایی جمعیت در قرن گذشته را یکی از تحولات بنیادین اجتماعی در ایران باید به شمار آورد. بسیاری از افرادی که در شهرهای بزرگ زندگی می کنند، هنوز خود را متعلق به آن شهر نمی دانند، حس غریبی و بیگانگی با دیگر شهروندان را دارند. شما ببینید که در مناسبت هایی مثل نوروز و عاشورا چه جابه جایی بزرگ جمعیتی در قالب سفر صورت می گیرد؛ چرا؟ این انبوه جمعیت به موطن اصلی خود برمی گردند و می خواهند این آئین ها را در جایی و در جمع کسانی برگزار کنند که حس تعلق به آنجا و آنها دارند.

*چرا این انسان ها احساس غریبی می کنند؟

انسان های که پیش تر در محیطی زندگی می کردند که بیشتر افراد پیرامون خود را می شناختند، حالا در کلان شهری زندگی می کنند که در آن غریبه اند و در برقراری ارتباط همواره احتیاط می کنند و بی اعتنا از کنار هم می گذرند. در کلان شهری که بخش قابل توجهی از ساکنان آن مستأجر و خانه به دوش اند. در کلان شهری که دیگر مفهوم «محله» در زندگی روزمره معنا و کارکردی ندارد. در کلان شهری که دیگر فضاها و عرصه های عمومی که باعث پیوند و ارتباط با یکدیگر می شد، از میان رفته اند یا دیگر کارکردی ندارند.

این جا بد نیست داخل پراتز به نکته ای اشاره کنم و آن هم تغییر مهمی است که در مناسک محرم در دهه های اخیر به وقوع پیوسته است، و آن این که برخلاف گذشته که مناسک محرم اساساً محله محور بوده در این سال های اخیر مداح محور شده است. مجالس و مراسم هایی در مقیاس بسیار بزرگ با محوریت مداح که افراد را از مساجد و تکایای محل جمع می کنند و در یک مجلس بزرگ متمرکز می سازند. این روند باعث شده همان پیوند نیم بندی که در محله شکل می گرفت رو به ضعف بگذارد و از میان برود. بگذریم. این سیر تاریخی روند شهرنشینی در ایران، مؤلفه مهمی است که در بررسی مختصات فرهنگی معاصر می

بایست مورد توجه قرار گیرد.

بحث مهم دیگری که باید بدان توجه داشت، موضوع رسانه و گسترش و چیرگی آن بر همه لحظات و آنات زندگی انسان در دنیای جدید است. موضوعی که زیمیل ذیل بحث شدت یافتن محرک های عصبی در کلان شهر مطرح می کند با پیدایش و گسترش رسانه های جدید به مراتب تکثیر و تشدید می شود. تصور کنید که همه ما علاوه بر محرک های ملموس روزمره، در لحظه لحظه زندگی خود در معرض اخبار و اطلاعات گوناگون هستیم. نتیجه این حجم انبوه محرک های ذهنی، انسان را به همان وضعیت خستگی و دلزدگی می رساند که نسبت به این اخبار و اطلاعات، به خصوص نسبت به اتفاقات ناگوار بی اعتنا می شود و نسبت به آن ها واکنشی نشان نمی دهد و بی تفاوت از کنار آن ها می گذرد.

مثال های بسیار زیادی می توان برشمرد که چطور حساسیت انسان ها نسبت به اتفاقات محیط پیرامون شان کاهش یافته است. از جمله می توان به مصادیقی از پدیده فقر اشاره کرد. مواجهه ما در کلان شهر با مسأله فقر و انسان فقیر چگونه است؟ احتمالاً بسیاری از ما اولین بار که زباله گردی را دیده ایم که تا کمر در سطل زباله خم شده است، متأثر شده ایم و شاید تا ساعت ها فکرمان درگیر شده است. یا وقتی که پشت چراغ قرمز، با کودکانی مواجه شده ایم که در سرمای زمستان و گرمای تابستان شیشه ماشین ما را تمیز کرده اند، یا برای خرید دسته گلی اصرار و التماس کرده اند. یا افرادی که به اشکال مختلف اظهار بیچارگی و نداری و درماندگی می کنند و پولی طلب می کنند. اما وقتی هر روز چندین و چند بار با چنین پدیده هایی روبه رو شویم، رفته رفته ذهن مان به دیدن آنها عادت می کند و آنها را نادیده می گیرد و ما آن ها را نمی بینیم و بی تفاوت از کنارشان می گذریم. به قول زیمیل با مغزمان فقیران را می بینیم نه با قلب مان.

موضوع دیگری که زیمیل مورد توجه و تأکید قرار می دهد سیطره پول و اقتصاد پولی بر مناسبات و روابط اجتماعی انسان هاست. پولی که انسان را حساب گر و سوداندیش می سازد که همه چیز را از منظر آن می نگرد و با آن می سنجد و ارزش گذاری می کند. گویی که انسان همواره و در موقعیت مختلف با این پرسش مواجه است که «چند می ارزد؟» یا اصلاً «می ارزد یا نمی ارزد؟» و اتفاقاً این موضوع را در جامعه امروز ایران تا اندازه زیادی مشهود و ملموس است.